

پینوکیو در تهران  
منتظر تلفن  
شماست

شرح در صفحه ۶



آلیس در سرزمین عجایب

توماس آلوا دیستون

چارلی چاپلین

ودهها مطلب دیدنی و خواندنی دیگر  
در این شماره زنگ تفریح

این کتاب توسط اعضای فروم کودکانی و نوجوانانی برای استفاده شما به رایگان تهیه و آماده شده است. از پرداخت پول برای کتابهای این انجمن به فروشندگان سودجو اکیداً خودداری نمایید.



با سلام و درود به یک یک شما عزیزان خواننده و شنونده سخن ما را آغاز میکنیم، در ابتدا، از شما دوستان عزیز تشکر می‌کنیم تشکر بخاطر انتخاب زنگ تفریح. ما از صمیم قلب امیدواریم تگ‌تک شما دوستان گرامی با هر نوع سلیقه از کار ما راضی و خرسند باشید، زیرا هدف ما جلب رضایت و خشنودی شماست پس شما هم با همیاریهای خود ما را در ادامه راهمان تشویق و راهنمایی کنید.

البته نباید از نظر دور داشت که ما بدون مطالعه دست به اقدام چنین کاری نزنیم یعنی آنکه قبل از شروع به فعالیت در جهت شما کودکان و نوجوانان عزیز، مطالعات وسیعی نموده‌ایم و از تجارب و دانش افرادی که قبلاً " سالها در این امور فعالیت کرده‌اند استفاده نموده‌ایم و با همکاری و همفکری یکدیگر و همینطور مراجعه به مهد کودکها، کودکستانها و مدارس در نقاط مختلف و مطالعه و نظرخواهی از دوستان عزیز خردسال و نوجوان حاصل تلاشمان را تقدیم شما نموده‌ایم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.



# سردفاله



صندوق پستی ۹۸/۵۶۳، تلفن ۲۲۹۱۶۴

طراحی و میزبانی: آتلیه زنگ تفریح

هرگونه نقل و برداشت از مطالب زنگ تفریح بدون اجازه کتبی ممنوع است، شماره ثبت ۴۰۵۴۳

نشانی: تهران، خیابان میرداماد، شماره ۹۲

# ماجراهای پینوکیو

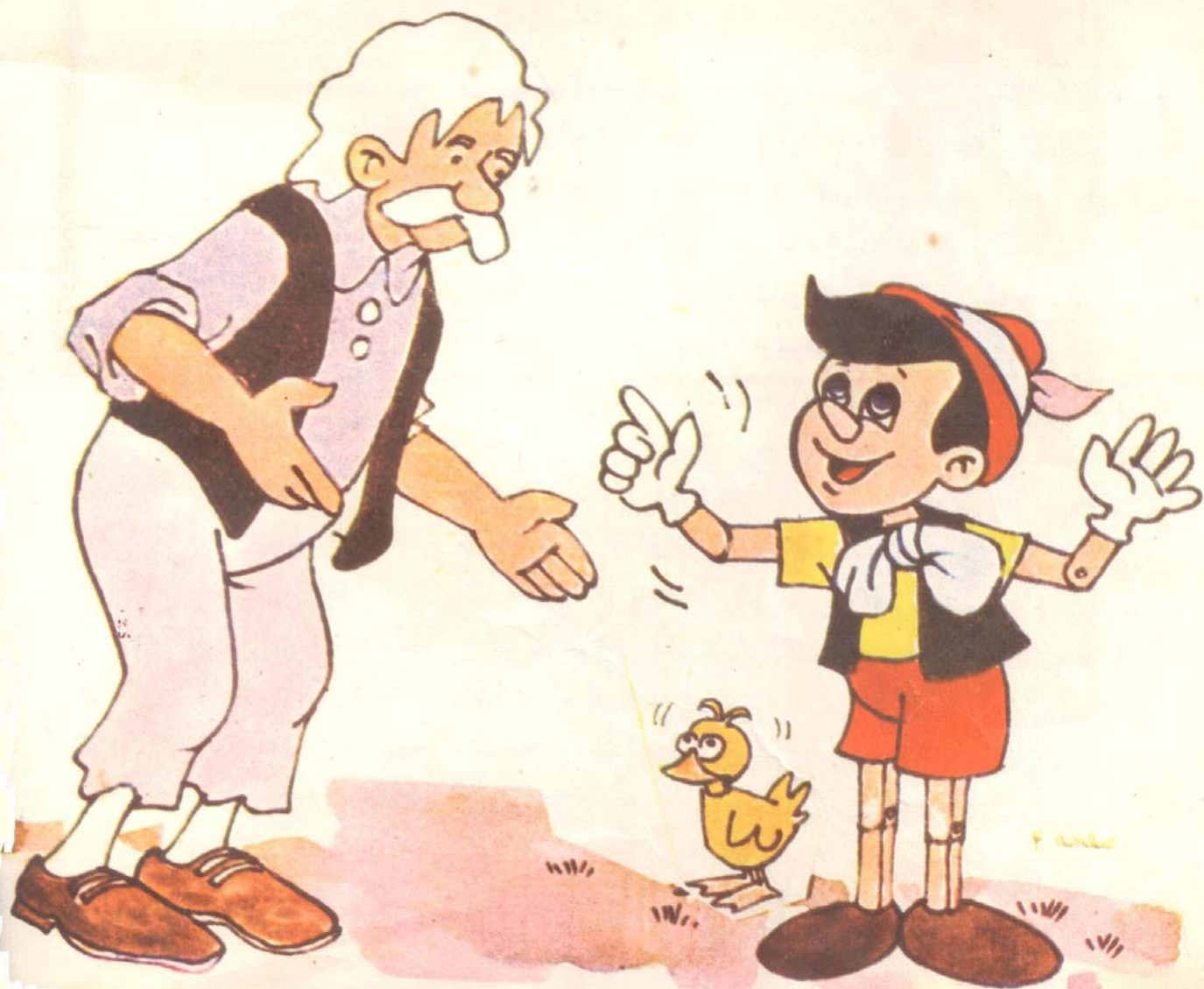
## در ایران

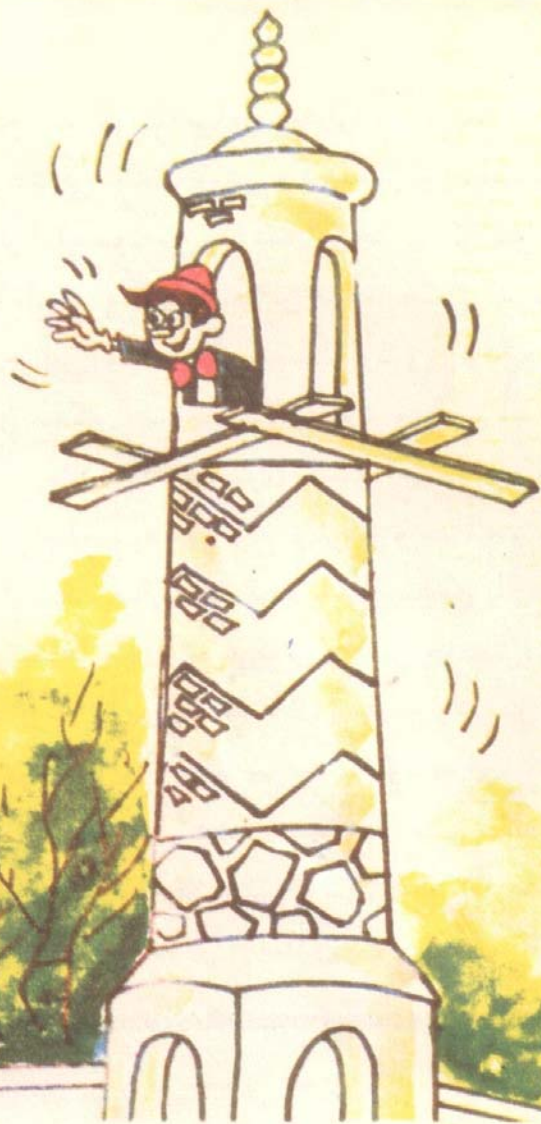


دوستان عزیز همونطور که میدونین پینوکیو در اثر شیطنت و گول خوردن از روباه مکار و گربه نره بدجنس از شهرش و پدر ژپتو دور شد . بعد پشیمون شد و تصمیم گرفت پدر ژپتو رو پیدا کنه . ولی گربه نره بدجنس و روباه مکار دست از سرش برنداشتن و در نتیجه به سری ماجرا برای پینوکیو و جینا پیش اومد . حالا پینوکیو بعد از سفرهای مختلفی که میکنه به کشور عزیز ما ایران میرسه و به سری ماجرام در ایران براش اتفاق میافته که با همدیگه این ماجراها رو دنبال میکنیم : پینوکیو در اصفهان :

پینوکیو و جینا بعد از پیمودن راه زیادی به شهر زیبای اصفهان میرسن پینوکیو سرشو بالا میکنه و به جینا که زیر کلاهشه میگه : جینا اینجادیگه کجاس ؟ جینا : نمیدونم پینوکیو ، هر جا هست خیلی قشنگه پینوکیو : آره جینا حق با توست خیلی قشنگه ، ولی کاشکی بتونیم به چیزی گیر بیاریم بخوریم آخه من هم خیلی خسته‌ام و هم خیلی گرسنه جینا : آی گفتم پینوکیو منکه از خستگی و گرسنگی دیگه نای حرف زدن ندارم پینوکیو : چی میگی جینا ؟ توکه اصلا " راه نرفتی و همش روی سر من بودی ولی منو بگو که چقدر راه رفتم جینا : هر بلائی سرت بیاد حفته چون اگه به حرفهای من گوش داده بودی الان انقدر بلا سرمون نیومده بود پینوکیو : آخ بازم که شروع کردی به نق زدن ، اصلا " حوصله اتو ندارم . . . . . درست در همون موقع که پینوکیو و جینا مشغول جر و بحث بودن ، چشم پینوکیو از دور به یه پیرمرد افتاد و ناگهان داد زد و گفت : جینا ، پدر ژپتو رو پیدا کردم ، اوناهاش ، می بینیش ؟ بعد به طرف پیرمرد دوید و وقتی به نزدیکی اون رسید با خوشحالی گفت : پدر ژپتو ، پدر ژپتو بالاخره

پیدات کردم ، در همین موقع پیرمرد که پشتش به پینوکیو بود برگشت و به او نگاه کرد ، پینوکیو متوجه شد که بازم اشتباه کرده و اون مرد پدر ژپتو نیست . پینوکیو خیلی ناراحت شد و با گریه گفت . خدا جون . . . . . این که پدر ژپتو نیست . پیرمرد که از گریه پینوکیو خیلی ناراحت شده بود با مهربونی پرسید : چی شده پسر جون ؟ چرا گریه میکنی ؟ . پینوکیو با ناراحتی ماجرای خودشو براش تعریف کرد پیرمرد مهربون پینوکیو و جینا رو به خونهاش برد و از اونا پذیرائی کرد و قول داد که در پیدا کردن پدر ژپتو به اونا کمک کنه . فردای اون روز وقتی پینوکیو و جینا از خواب بیدار شدن دیدن پیرمرد مهربون صبحونه خیلی خوبی براشون آماده کرده ، بعد از خوردن صبحونه پیرمرد رو کرد به پینوکیو و گفت : پسرم حالا که شماها به شهر ما اومدین دلم میخواد تمام شهرو بهتون نشون بدم ، آخه شهر ما خیلی قشنگه و حیفه شماونو نبینین . جینا و پینوکیو پیشنهاد پیرمرد مهربونو قبول کردن و با اون براه افتادن . اول از همه رفتن به دیدن منارجنبان . پینوکیو و جینا از دیدن منارجنبان تعجب کردن جینا گفت : این چیه ؟ پیرمرد جواب داد : ما به اینجا میگیم منارجنبان پینوکیو : منارجنبان ؟ منظورتون اینه که اینجا میجنیه ؟ پیرمرد : آره درسته . البته همینجوری خودبه خود نمیجنه ولی اگه یه نفر بره توی منارو از اون بالا تگوش بده اونوقت میجنه پینوکیو : راست میگین ؟ چه جالب ! میشه منو جینا به امتحانی بکنیم ؟ پیرمرد : البته که میشه . پینوکیو : اه چه خوب ، بریم جینا ، بریم امتحان کنیم . پینوکیو این حرفوزد و دوید رفت داخل منار و با کمک جینا شروع کرد به تگون دادن منار .





بعد از اینکه مدتی اونجا بازی و تفریح کردن اومدن بیرون و خوشحال و خندون از پیرمرد تشکر کردن که اونارو به اونجا آورده بود . پیرمرد در جواب تشکر اونا گفت ؛ خب حالا بریم جاهای دیگه رو بهتون نشون بدم و با جینا و پینوکیو براه افتادن . رفتن رفتن رفتن تا رسیدن به میدون نقش جهان که خیلی قشنگ بود . دور تا دور میدون مغازه بود و فروشنده‌ها مشغول فروختن صنایع دستی اصفهان بودن ، پینوکیو و جینا محو تماشای میدون شدن ، بعد پینوکیو به پیرمرد گفت ؛ اینجا چقدر قشنگه ، و جینا ادامه داد ؛ خلیم شلوغ . پیرمرد گفت ؛ توی این میدون که طولش از شمال به جنوب ۵۰۰ متر و عرضش حدود ۱۵۰ متره و یکی از بزرگترین میدونای دنیاسه تا اثر تاریخی هست که یکیش عالی قاپوس پینوکیو ؛ عالی قاپو ؟ یعنی چی ؟ حتما " صاحب اینجا هر چی تو دست مردمه قاپ میزنه . نه ؟ جینا و پیرمرد با هم خندیدن و پیرمرد گفت ؛ نه اینطور نیست ، عالی قاپو یه اسم ترکیه و عالی یعنی خوب و یا بزرگ و قاپو هم یعنی در که روی هم میشه در خوب یا در بزرگ ، در همین موقع جینا با اعتراض گفت ؛ پینوکیو انقدر وسط حرف ندو ، بعد رو کرد به پیرمرد مهربون و گفت ؛ داشتن میگفتین سه تا اثر تاریخی توی این میدون هست که یکیش عالی قاپوس ، اون دوتای دیگه چی ان ؟ پیرمرد جواب داد ؛ اونام دوتا مسجدن و هر کدوم به دلایلی ارزشای خاصی دارن حالا با هم میریم و بترتیب همشونومیبینیم ومنم راجع بهشون براتون توضیح میدم ، اول بریم عالی قاپو رو بهتون نشون بدم . پیرمرد این حرفو زد و براه افتادن ، وقتی از پله‌ها بالا رفتن و به داخل عمارت رسیدن پیرمرد رو کرد به جینا و پینوکیو و گفت ؛ این عمارت که از عجایب معماریه شیش طبقه‌اس و هر طبقه تزئینات مخصوص داره ، و اینجا

اسمش بهار خوابه و این استخر فلزی که این وسط می بینین آبش از چاه می اومده و فواره هم داشته . بعد به قسمت دیگه رفتن ، پینوکیو و جینا از دیدن جای به اون قشنگی تعجب کردن و دهنشون واز مونده بود . در طبقه شیشم پیرمرد مهربون به اونا گفت ؛ اینجا اسمش اتاق صوته ، درگذشته این جا موزیک مینواختن و موضوع جالب اینه که این اتاقو طوری ساختن که صداها طبیعی و بدون انعکاس صوت به گوش میرسیده و مدت کوتاهی صدا توی اتاق میمونده ، پینوکیو از شنیدن این حرف خیلی تعجب کرد و رو کرد به جینا و گفت ؛ چه جالب ! جینایا داد بزیم . ببینیم صدامون منعکس میشه یا نه ؟ پیرمرد مهربون با شنیدن این حرف لبخندی زد و با خنده گفت ؛ هه هه نه پسرم ، حالا دیگه اینجوری نیست این موضوع مال خیلی وقت پیشه و بر اثر مرور زمان سیستم این جا خراب شده ، در همین موقع پینوکیو و جینا چشمشون به یه دریچه افتاد به طرف اون دریچه رفتن و دیدن که از پشت عمارت تا طبقه پائین چندین پله به طور مارپیچ هست . پیرمرد مهربون به اونا گفت ؛ تعداد این پله ها صد و شصت تاس و از این جا میتونیم بریم پائین . پینوکیو و جینا خوشحال و خندون وبازی کنان تا آخرین پله با بازی و تفریح رفتن پائین ، به آخرین پله که رسیدن از خستگی به نفس نفس افتاده بودن برای همینم پیرمرد رو کرد به اونا و گفت ؛ خب امیدوارم از دیدن عالی قاپو لذت برده باشین ، قرار بود بعد از دیدن اینجا به دیدن مساجد بریم ولی چون الان هر دو تون خسته شدین اول بریم یه خورده استراحت بکنیم و نهار بخوریم بعد بریم اونجا ، جینا و پینوکیو پیشنهاد پیرمرد رو قبول کردن و هر سه با هم براه افتادن .

## پینوکیو



هی خواهی چند کلمه با شما صحبت کنی

سلام بچه ها جون . حال و احوالتون چطوره ؟ بچه ها جون همونطور که توی نوامر بهتون گفتم ، من دیگه از این به بعد فقط تو شرکت زنگ تفریح هستم . تازه یه خبر خیلی خوب دیگه هم براتون دارم ، میدونین چیه ؟ ما میتونیم با هم دیگه حرف بزیم . الان بهتون میگم چه جوریه . ببینین ، شماها میتونین روزای اول و پانزدهم هرماه از ساعت ۵ تا ۷ بعد از ظهر به شماره ۲۲۹۱۶۴ تلفن کنین تا باهم حرف بزیم و هر سوالی که داشته باشین میتونین از من بپرسین . چطوره ؟ ... منکه خیلی خوشحالم چون میتونم با شما دوستای خوبم حرف بزیم . فقط تا یادم نرفته بهتون بگم که ازتون خواهش میکنم یه جوریه حرف بزین تا تلفن زیاد مشغول نباشه و من بتونم با همه شماها صحبت کنم . باشه ؟ ... خیلی خوب پس فعلا .. خدا حافظ ... خدا حافظ ...



\* بزرگترین ارکستر : دسته نوازندگان ارکستر شیپورد نروژ است که در سال ۱۹۵۷ کنسرتی داد که عده نوازندگان آن ۱۲۶۰۰ نفر بود

\* طولانیترین و کوتاهترین جنگها : طولانیترین جنگها ، جنگهای صلیبی بود که ۱۹۵ سال طول کشید و همچنین یکی دیگر از جنگهای طولانی جنگ میان فرانسه و انگلیس بود که از سال ۱۳۳۸ شروع شد ۱۱۵ سال طول کشید و در سال ۱۴۵۳ خاتمه یافت .

کوتاهترین جنگ که تاکنون به وقوع پیوسته در ۲۷ اوت سال ۱۸۹۶ میان انگلیس و زانزی اتفاق افتاد که فقط ۲۸ دقیقه طول کشید . در نتیجه دریا سالار سر ماری راوسون بر سیدالخالد غلبه یافت

\* کوچکترین کتاب چاپی : در سال ۱۹۵۸ توسط جامعه جهانی گوتنبرگ بطبع رسید که طول و عرض آن ۱۱ × ۱۱ میلیمتر میباشد .

\* بزرگترین و کوچکترین کشورهای جهان : بزرگترین کشور جهان اتحاد جماهیر شوروی با ۱۶ جمهوری است که ۲۲۲۶۹۷۱۶ کیلومتر مربع وسعت دارد و ۱۴/۸ درصد کل مساحت خشکی زمین را شامل است . کوچکترین کشور جهان ، کشور واتیکان ، مقر پاپ در نزدیکی رم پایتخت ایتالیا با ۴۴ هکتار وسعت و ۹۷۰ نفر جمعیت میباشد .

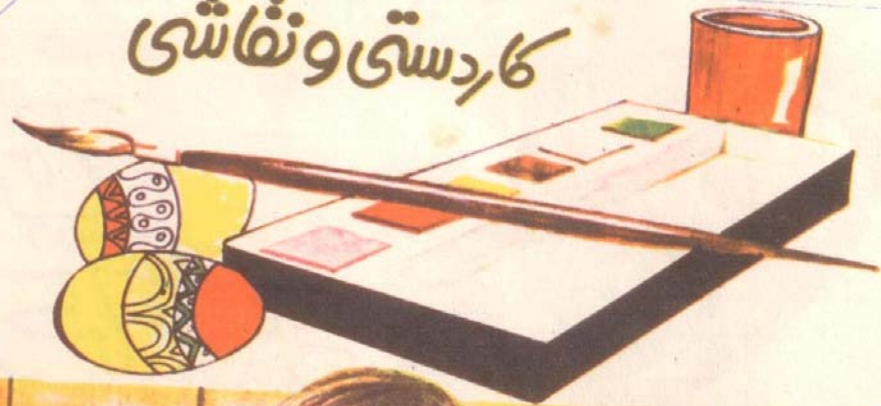
\* بزرگترین سینمای جهان : در هوای آزاد در برلن غربی قرار دارد که تعداد صندلی هایش بالغ بر ۲۲۰۰۰ دستگاه میباشد . سینمای گومون پلاس در پاریس ۵۲۰۰ صندلی دارد .

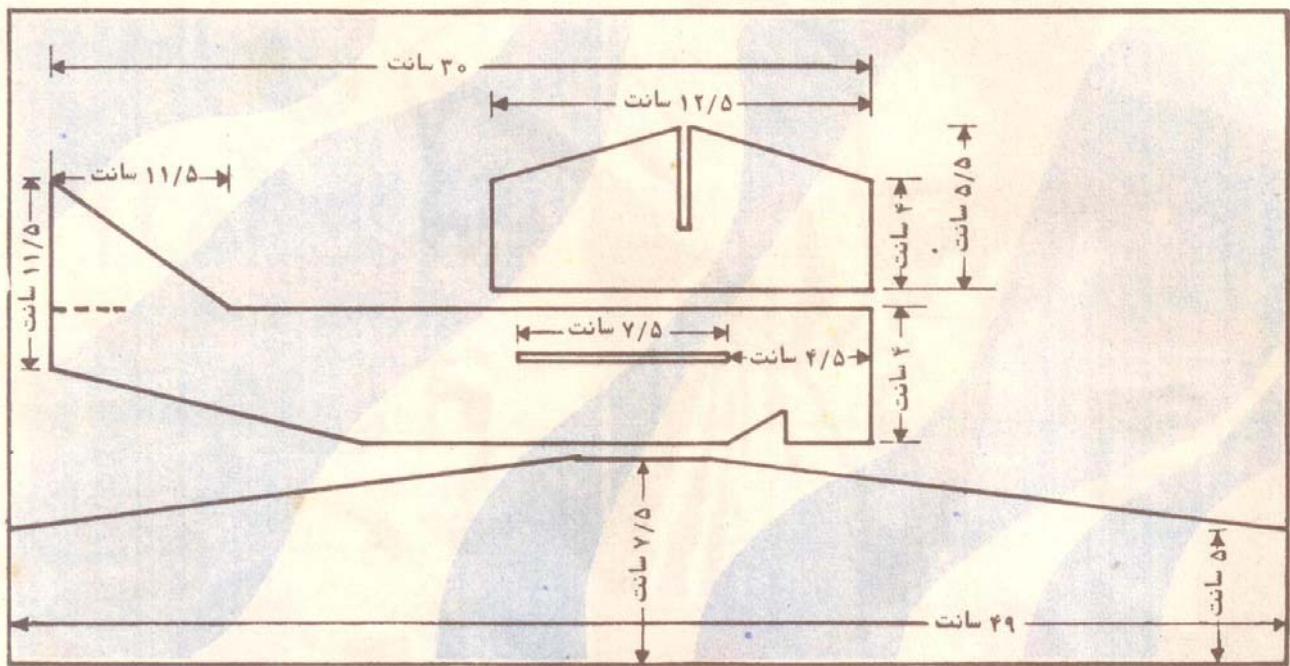


# هواپيما جي هونو



## ڪا، دستي و نفاشي





وسایل و لوازم مورد احتیاج :

۱- یک ورق گارتن مقوایی به اندازه  $49 \times 30$  سانتی متر .

۲- خمیر مجسمه سازی .

۳- ۲ قطعه گش پلاستیکی محکم .

۴- تیغ یا قیچی ، خط کش ، خودکار یا ماژیک ، رنگ ( چنانچه مایل باشید ) کاغذ برای کشیدن نقشه و نوار چسب .

وقت مورد احتیاج : حدود ۲ ساعت

نقشه ساختن هواپیما را خوب نگاه کنید ، تمام

اندازه‌ها و قسمت‌های مختلف داده شده ، هواپیما از

قسمت تشکیل شده است : بال ، بدنه و دم هر

قسمت را از روی نقشه ببرید و روی گارتن مقوایی

پیاده کنید ، همانطور که در تصویر (۱) می‌بینید .

(۱) قسمت راروی کاغذ بکشید و سپس جدا

کنید و آنرا با نوار چسب روی گارتن مقوایی وصل

نمائید و دور آنرا خط بکشید سپس با تیغ یا چاقو

قسمت کشیده شده را ببرید و بیرون آورید .

(۲) اندازه‌های بریده شده برای بال باید

$49$  سانتی متر طول و  $7.5$  سانتی متر عرض داشته

باشد . طول بدنه هواپیما  $30$  سانتی متر است و دم

آن  $12.5$  سانتی متر طول و  $5.5$  سانتی متر عرض دارد .

(۳) برای سرهم کردن هواپیما بال را به

سوراخ داخل بدنه فرو بکنید .

(۴) دم هواپیما را به آخر بدنه وصل نمائید و

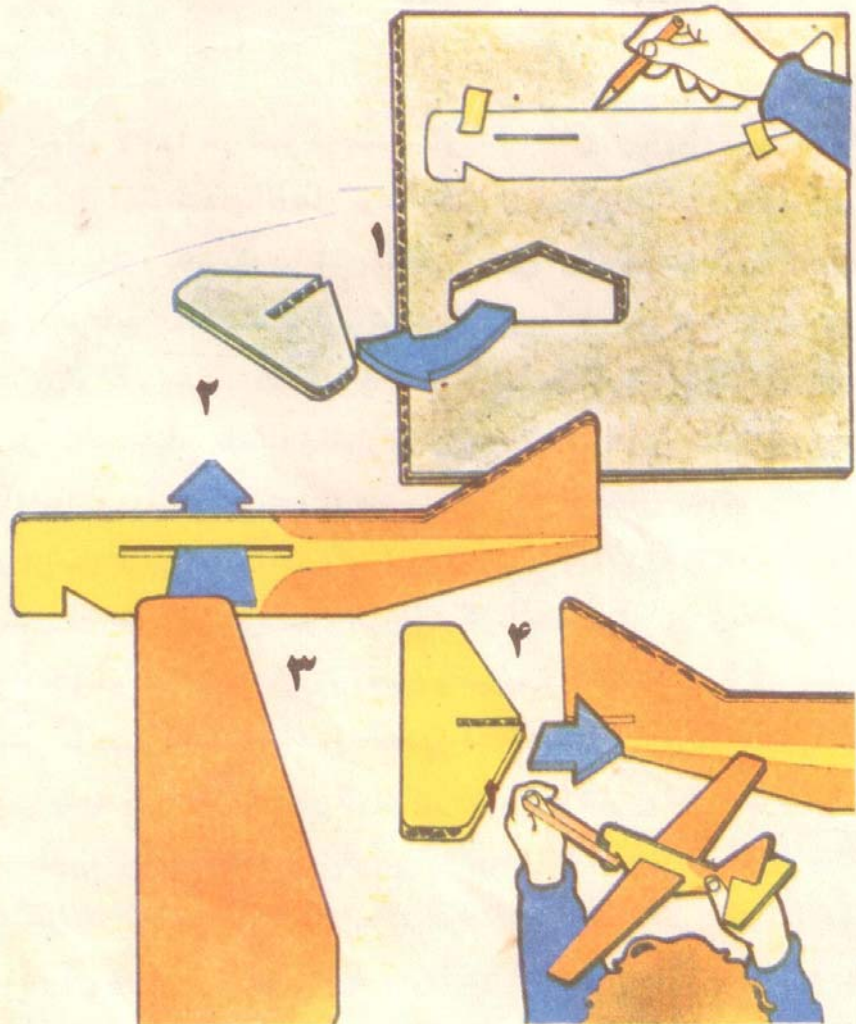
مقداری خمیر مجسمه سازی به جلو (دماغ) هواپیما

بزنید تا سنگین شود ، با گش پلاستیکی آنرا آزمایش

کنید و سپس برای بالانس هواپیما چنانچه احتیاج

بود خمیر مجسمه سازی را کم یا زیاد کنید .

این هواپیما میتواند پرواز کند . البته توسط دست و اگر میخواهید واقعا " به بالا برود توسط گش پلاستیکی عملی خواهد بود . گش را به قسمت جلوی هواپیما ببندازید و هواپیما را در دست دیگر خود خوب نگاه دارید و آهسته به عقب بکشید و در یک لحظه آنرا رها سازید هواپیما در آسمان به پرواز در خواهد آمد و سپس آرام بر روی زمین خواهد نشست .



# توماس آلوا ادیسون



توماس آلوا ادیسون در ۱۵ فوریه سال ۱۸۴۷ در شهر کوچک میلان در استان اوهایوی کشور آمریکا بدنیا آمد. پدرش هلندی و مادرش کانادایی اسکاتلندی الاصل بود. توماس از بچگی خیلی با هوشتر و فهمیده‌تر از کودکان همسن و سال خودش بود، بطوریکه در شش سالگی اولین آزمایش علمیش را انجام داد، او پیراهن خودش را بروی تخمهای مرغابی انداخت تا گرم شوند و بیرون آمدن جوجه‌ها را از تخم ببیند. مادر و پدر توماس کوچک از این کار او به وحشت افتادند و مانع از ادامه کارش شدند. توماس آلوا ادیسون از کودکی علاقه زیادی به مطالعه نشان میداد و مادرش نیز در این امر او را تشویق مینمود ولی متأسفانه مادر ادیسون عمرش کوتاه بود و زود فوت کرد، به همین خاطر نیز ادیسون مدرسه را ترک کرد، لکن از مطالعه دست نکشید. وی از سن ۹ تا ۱۲ سالگی کتابهای زیاد و ارزنده‌ایی خواند. توماس از سن ۱۴ سالگی به علت وضع مالی بدی که خانواده‌اش داشت شروع به کار کرد. مدتی روزنامه فروشی کرد و بعد در یک قطار فروشنده کتاب، روزنامه، اسباب بازی، آجیل و شیرینی شد. در همان ایام جنگ داخلی شروع شده بود و روزنامه‌ها فروشی خوبی داشتند، توماس تصمیم گرفت که خودش روزنامه منتشر کند مقداری حروف گهنه و یک ماشین قدیمی چاپ خرید و در جوار کارش در یکی از واگنهای قطار نیز مشغول چاپ هفته‌نامه‌اش شد. در تاریخ سوم فوریه سال ۱۸۶۲ یعنی وقتی که توماس فقط پانزده سال داشت اولین نسخه روزنامه هفتگی‌اش به نام "هرالد" منتشر شد و چنان‌مورد توجه قرار گرفت که در مدت کوتاهی توانست ماهیانه چهل و پنج دلار (که در آن زمان پول خوبی بود) بدست آورد و همه آن پول را به

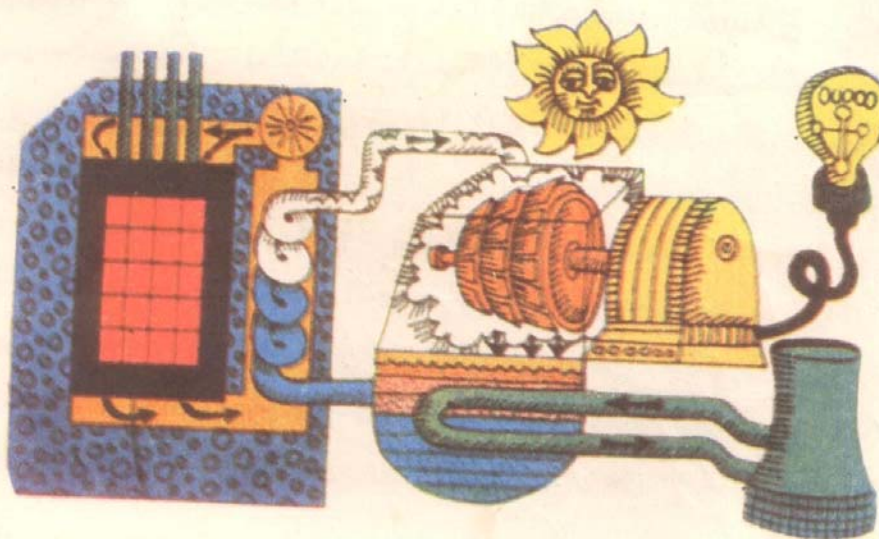
خانواده‌اش میداد. توماس در عین حال که به چاپ هفته نامه‌اش مشغول بود و کارش را نیز ادامه میداد در جوار آنها آزمایشگاهی هم که شامل دستگاه تلگراف، قرع و انبیب و سایر وسایل مورد نیاز آزمایش بود در قطار درست کرده بود و اوقات فراغت خود را در آن آزمایشگاه میگذرانید. روزی یکی از واگن‌های قطار از روی یک سنگ گذشت و قطار تکان محکمی خورد، در نتیجه یکی از شیشه‌های فسفرکه در آزمایشگاه توماس بود بر زمین افتاد و گف واگن آتش گرفت، فوراً "آتش را خاموش کردند. مدیر قطار از این امر بسیار عصبانی شد و توماس و وسائلش را از قطار بیرون انداخت در ضمن مشت محکمی نیز به گوش ادیسون زد که در نتیجه توماس جوان برای همیشه شنوایی گوش راست خود را از دست داد. بعد از آن واقعه پدر توماس یک اتاق در زیر شیروانی در اختیارش گذاشت تا به آزمایشها و کار انتشار هفته‌نامه‌اش ادامه دهد. در آنجا ادیسون از یک سیستم معمولی که با چوب پنبه‌های در بطری عایق شده بود بین خانه خود و دوستانش خطوط تلگرافی کشید. بعد از مدت کوتاهی بدشانسی دوباره سراغ توماس جوان آمد و نشریه او یعنی "هرالد" به نفع روزنامه دیگری به نام "پل پرای" تعطیل شد. یک‌روز توماس جوان به خاطر شجاعتی



که از خود نشان داد جان پسر کوچک آقای مک‌گنزی مدیر قطار ایستگاه مانیت کلمنس را از مرگ نجات داد. آقای مک‌گنزی به عنوان تشکر قرار گذاشت که هفته‌ای چهار شب بعد از اتمام کارش به توماس جوان اصول مخابرات را درس بدهد. ادیسون در عرض سه ماه آنقدر استعداد از خود نشان داد که حتی از استاد خودش هم جلو افتاد و به همین خاطر به پیشنهاد استادش آقای مک‌گنزی متصدی مخابرات شبانه راه آهن شد. ولی بعد از مدتی چون ادیسون بیشتر وقتش را صرف آزمایشات علمی میگرد در نتیجه در اثر خستگی زیاد نمی‌توانست تمام شب را بیدار بماند و کارش را خوب انجام بدهد این کار را نیز از دست داد. در نوامبر سال ۱۸۶۴ توماس هفده ساله مامور مخابرات تلگراف در ایندیاناپولیس شد ولی باز حوادث دیگر باعث شد از ایندیاناپولیس به سین سیناتی و از آنجا به لوئیزیویل برود و سرعت و مهارتش در مخابرات باعث شد که آنجا کار پیدا کند و در آنموقع سریع‌ترین تلگرافچی محسوب میشد (در سن ۱۸ سالگی) بعد از مدتی در آنجا نیز به خاطر یک حادثه دیگر که در اثر آزمایشاتش افتاد کارش را از دست داد و برای مدت دو سال به شهرش و نزد خانواده‌اش رفت. توماس آلوآ ادیسون در سن ۲۱ سالگی اختراع کوچکی کرد که آنرا



فروخت و اولین اختراع او به سال ۱۸۶۹ یعنی در بیست و دو سالگی به ثبت رسید که یک دستگاه ثبت آراء انتخاباتی بود ولی از آن استقبال نشد، مدتی بعد نیز چند وسیله مخابرات و گیرنده و فرستنده مختلف اختراع کرد و با فروش آنها توانست یک کارخانه در نیوجرسی بخرد و در آنجا موفق شد چند اختراع مهم دیگر در زمینه تلگراف بکند، مانند اختراع: سیستم برگردان تلگراف (در سال ۱۸۷۴) و سیستم تلگراف خودکار (در سال ۱۸۷۳) که این اختراع برای همگان شگفت آور و باور نگرینی بود و سیستم چهارگانه در سال ۱۸۷۴ که به وسیله آن چهار مخابره از طریق یک سیم، یعنی دو مخابره از هر جهت صورت میگرفت. در سن بیست و شش سالگی کتابی نوشت که در آن طریق بدست آوردن دویت کلمه در دقیقه از طریق سیمی بطول ۲۵۰ میل را نوشته بود و این طریق در جهان منحصر بفرد بود و بعد توانست سه هزار و صد کلمه را در دقیقه ثبت کند. در سال ۱۸۷۶ ادیسون در منبلو زندگی میکرد و به خاطر اختراعات پی در پی در پیش مردم به او لقب (جادوگر منبلو) دادند. در سال ۱۸۷۵ یک فرستنده ذغال اختراع کرد و تنها وسیله‌ایی بود که میتواند تکمیل کننده تلفن باشد که الکساندر گراهام بل مقارن با همان زمان اختراع کرده بود. ادیسون در سال ۱۸۷۸ گرامافون را اختراع کرد و در سال ۱۸۸۰ توماس آلو ادیسون در سن ۳۳ سالگی مهمترین اختراع خویش را که چراغ برق بود به ثبت رسانید. بعد از آن ادیسون یعنی مردی که روشنایی صدا و تصویر و صدها مورد کاملاً "ضروری" را که در زندگی امروزه بدون آنها میسر نیست به بشریت اهداء نمود، ۵۱ سال دیگر زندگی کرد و در مدت این ۵۱ سال باقی مانده عمرش اختراعات به‌شمار دیگری نیز تقدیم بشریت نمود از جمله: کلید و سرپیچ و دستگاه مولد برق، فیلم سینمایی، باتری الکتریکی، باتری ماشین، دستگاه کپی کردن اسناد، دستگاه ثبت ارتعاشات دور دست، دستگاه ثبت حرارت ستارگان و صدها اختراع مهم و شگفت‌انگیز دیگر. توماس آلو ادیسون دو بار ازدواج کرد بار اول در سال ۱۸۷۳ یعنی در سن ۲۶ سالگی با ماری سیتل ول که یکی از کارمندان خودش بود و او در سال ۱۸۸۱ درگذشت، ادیسون از وی سه فرزند به اسامی: ماری سیتل ول، توماس آلو ادیسون پسر و ویلیام لسلی داشت. بار دیگر چند سال بعد از فوت همسر اولش با مینا میلد ازدواج کرد که از او نیز صاحب سه فرزند شد. توماس آلو ادیسون در ۱۸ اکتبر سال ۱۹۳۱ یعنی در سن ۸۴ سالگی چشم از جهان فرو بست و این بزرگ مرد تاریخ بشریت تا آخرین لحظه زندگی به تلاش و کوشش شبانه روزی خود در راه اختراعات بی‌نظیرش اشتغال داشت و نامش هرگز فراموش نخواهد شد.



# آلیس در سرزمین عجایب





در بعد از ظهر یک روز تابستان ، آلیس زیر درختی نشسته بود و خواب آلود به قصه‌ای که خواهرش برایش می‌خواند گوش میداد . ناگهان خرگوش سفیدی را دید که کتی آبی به تن داشت و ساعتی بزرگ در دستش بود . خرگوش با عجله میدوید و زیر لب با خودش میگفت ، وای خداجون دیرم شده ، دیرم شده .



آلیس خیلی تعجب کرد ، از جایش پرید و به تعقیب خرگوش سفید رفت . خرگوش از جاده‌ای که پر از گل بود به جنگل رفت و ناگهان وارد سوراخی شد که نزدیک درخت بزرگی بود . آلیس هم بدنبال خرگوش وارد سوراخ شد

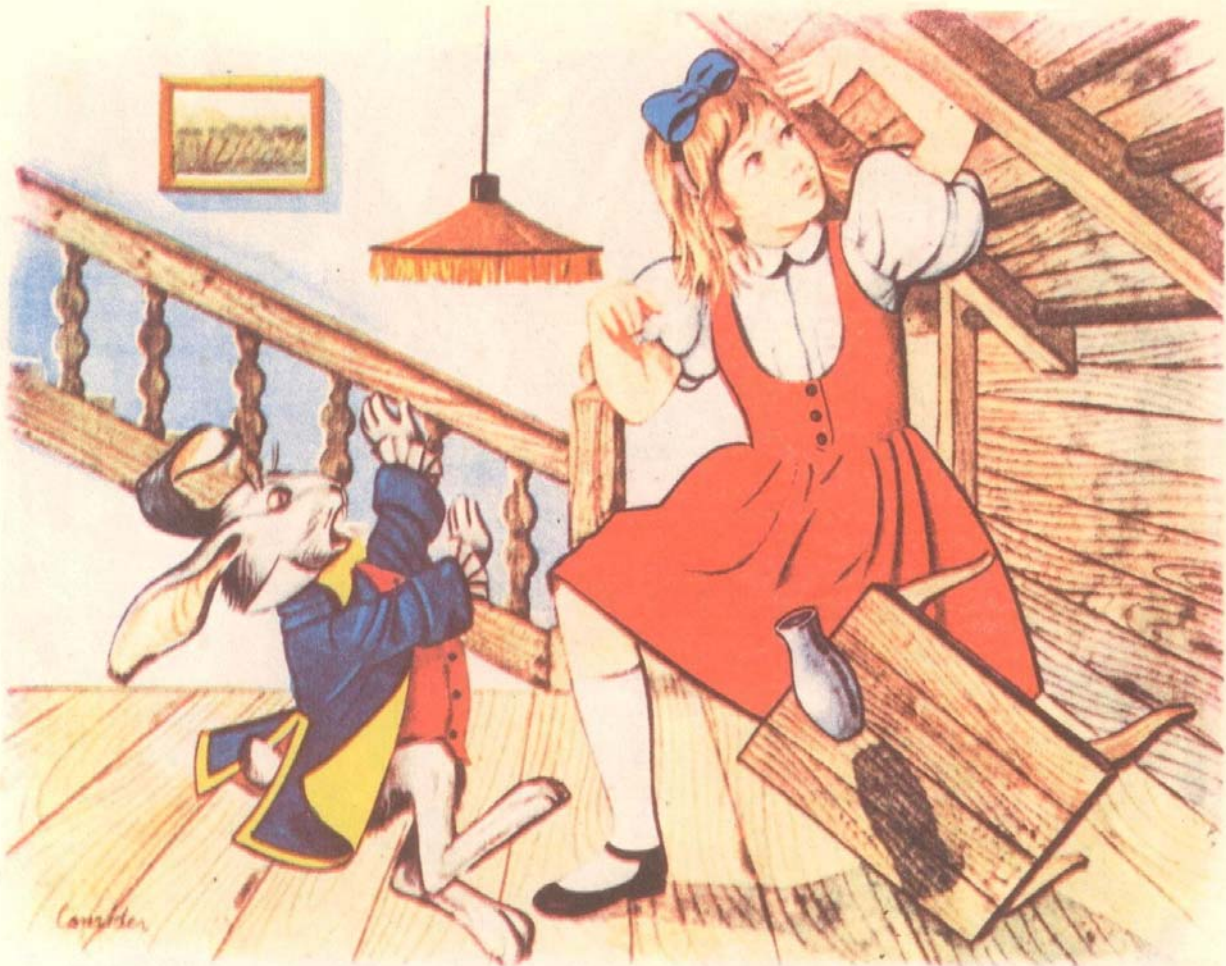


آلیس از داخل سوراخ به جایی که پر از برگ بود افتاد، بعد به اطراف نگاه کرد، او داخل یک تونل دراز و باریکی بود که در آخر آن یک در بسیار کوچک قرار داشت و او نمیتوانست از آن بگذرد، دوباره به اطرافش نگاه کرد و میزی شیشه‌ای دید که روی آن یک بطری و یک کلید طلائی قرار داشت روی بطری نوشته شده بود، مرا بنوشید.



آلیس کنجاوانه کلید طلائی را برداشت و محتوی شیشه را نوشید ناگهان آلیس به اندازه‌ای کوچک شد که میتواند از آن در کوچک عبور کند، او با کلید طلائی در را باز کرد و داخل باغی شده که پر بود از گل‌های قشنگ و بزرگی که در برابر آلیس مانند درخت بودند در آخر باغ یک خانه کوچک قرار داشت.





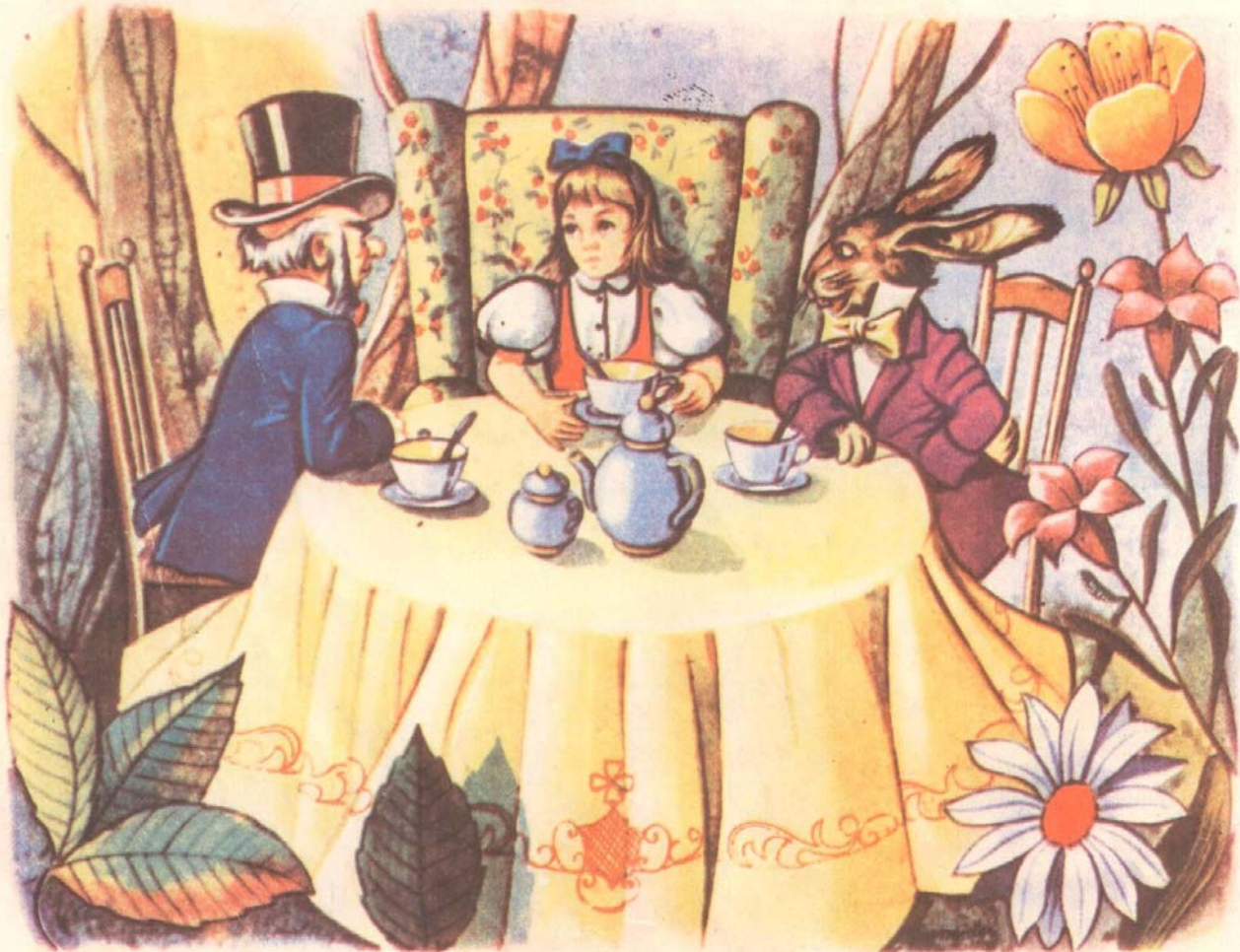
الیس فکر کرد باید خانه خرگوش سفید باشد، الیس کنجگاوانه به طرف خانه رفت، در را باز کرد و داخل شد، او درست حدس زده بود، خرگوش در آن خانه بود و از دیدن الیس بسیار تعجب کرد، ناگهان الیس که بسیار گرسنه بود چشمش به کیکی افتاد که روی میز بود و بلافاصله تکه‌یی از کیک را برداشت و به محض برداشتن کیک شروع کرد به بزرگ شدن و آنقدر بزرگ شد که سرش به سقف خانه خورد، خرگوش که خیلی ترسیده بود فوراً "دوید و از خانه خارج شد، الیس نیز به دنبال او دوید



در خارج خانه الیس خرگوش سفید را ندید و به جای او یک هزارپا دید که داشت قلیان می کشید و روی قارچی که به نظر خیلی خوشمزه میامدنشسته بود، الیس به طرف هزارپا رفت و به قارچ گازی زد، ناگهان دوباره کوچک شد، بعد از آنکه الیس مدتی به هزارپا نگاه کرد به طرف گل‌های بسیار بزرگ رفت.



در آنجا ناگهان سرش را بلند کرد و گربه بزرگی را دید که روی شاخهای نشسته و به او زل زده بود. آلیس از گربه پرسید؛ برای پیدا کردن خرگوش سفید از کدام راه باید بروم؟ گربه تابلویی به آلیس نشان داد که روی آن نوشته بود به طرف پیر مرد دیوانه و خرگوش پر حرف.



آلیس با عجله به طرف راهی که تابلو نشان می داد رفت. در بین راه آلیس صداهایی شنید و به طرف آن صداها رفت. وقتی نزدیک شد، میزی را دید که یک پیر مرد و یک خرگوش دور آن نشسته بودند و یک صندلی بین آنها خالی بود. او روی صندلی خالی نشست. و بعد از مدت کوتاهی متوجه شد از حرفهای آنها چیزی نمی فهمد. زیرا هر دو با هم حرف میزدند و هیچکدام به حرفهای دیگری گوش نمیداد. بهمین خاطر آلیس خیلی زود از آنجا رفت.



همانطور که آلیس مشغول راه رفتن بود به باغی رسید، در آنجا یک غاز زیبای صورتی و یک جوجه تیغی دید. فوراً "غاز را گرفت و دنبال جوجه تیغی کرد. در همین موقع پرنسس که یک گربه روی سرش بود با چند محافظ که لباس های جالب به تن داشتند سر رسیدند پرنسس با عصبانیت فریاد زد؛ دست از سر جوجه تیغی من بردار و بعد به محافظینش دستور داد آلیس را دستگیر کنند و آنها نیز بلافاصله به آلیس حمله کردند. محافظین پرنسس بلافاصله آلیس را دستگیر کردند و بعد پرنسس فریاد زد او باید محاکمه شود.



محافظین پرنسس به آلیس فهماندند که وی باید به دادگاه برود. وقتی که محاکمه شروع شد آلیس توجهی به آن نداشت و شروع کرد به خوردن کیک که از منزل خرگوش برداشته بود و هنوز در دستش بود و با خوردن آن بزرگ و بزرگتر شد تا به اندازه قبلیش رسید و بعد بلافاصله شروع کرد به فرار از باغ پرنسس.



و همانطور که در حال دویدن بود محافظین پرنسس او را تعقیب میکردند آخرین چیزی که آلیس بخاطر آورد این بود که داشت چشمهایش را میمالید چشمهایش را باز کرد و به اطرافش نگاه کرد، او به باغ خودشان برگشته بود، زیر همان درخت و خواهرش هنوز مشغول خواندن کتاب برای او بود.



قصه تمام شده بود، آنها با یکدیگر به طرف منزلشان رفتند، در حالیکه آلیس داشت برای خواهرش راجع به خوابی که در سرزمین عجایب دیده بود تعریف میکرد.



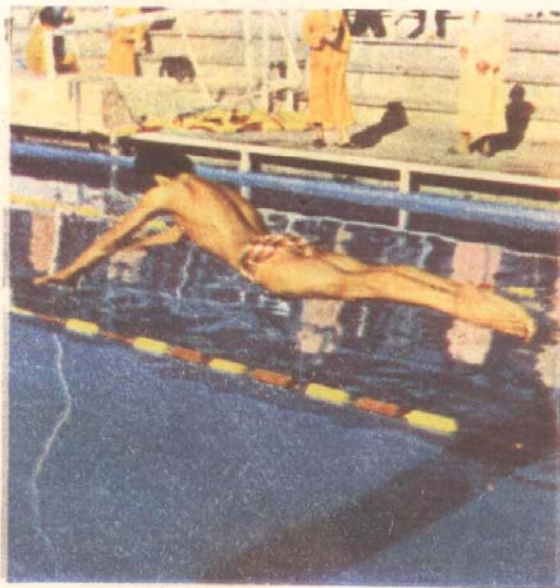
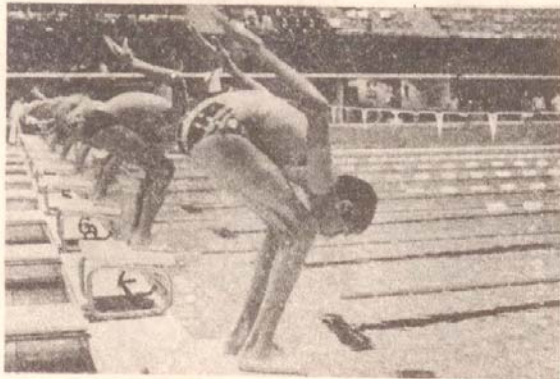
# مجموعه ورزش

## تاریخچه ورزش

دوستان عزیز و علاقمند به ورزش، شما ممکن است راجع به ورزش خیلی چیزها بدانید، ولی البته در مورد ورزش امروزی. آیا میدانید که ورزش چه قدمتی دارد؟ و از چه زمانی انسان به ورزش علاقمند شده است؟ ما تصمیم گرفتیم برای آندسته از دوستان عزیزی که مايلند اطلاعاتی در مورد چگونگی پیدایش ورزش داشته باشند در بخش ورزشی زنگ تفریح مطالبی به صورت دنباله دار تحت عنوان تاریخچه ورزش درج کنیم. قسمت اول

اینطور که بنظر میرسد علاقه به بازی و ورزش یکی از غرائز آدمی است زیرا شواهدی از دوران نخستین یعنی زمانی که اجداد ما در غارها زندگی میکردند بدست آمده که بیانگر علاقه پیشینیان به ورزش و بازیست. آنان بر دیواره غارها نقوشی را حک کرده اند که این نقوش نشانگر وجود ورزشهای مختلف در آن زمان میباشد. آدمیان نخستین هرگاه که در جنگ و یا شکار پیروز میشدند از خوشحالی میرقصیدند. بعد از اینکه پیشینیان زندگی دسته جمعی را آموختند یعنی رفته رفته تشکیل دهات و شهرها را دادند بیشتر به ورزش رو آوردند و از مدارک بدست آمده مانند: نقاشی، حجاری و روایات این امر ثابت شده که ابتدا مردم گلده، آشور، ایران، چین، مصر و هند به ورزشهای انفرادی و یا دسته جمعی پرداخته اند و ورزش یکی از وظایف روزمره مردم آن کشورها بشمار میرفته. از نوشته های ادیسه و ایلیا معلوم میشود که مبتکر ورزش و بازیهای المپیک یونانیان باستان بوده اند و در آن زمان مسابقات: دو، کشتی، رابهرانی و بوکس وجود داشته و همه مردم نسبت به این ورزشها علاقمند بوده اند.





انسان اولیه به خاطر آنکه دائم با آب در تماس بوده و خطر خفگی در آب همیشه برایش وجود داشته، میبایستی شنا کردن را حتما "میدانسته". شنا از زمانهای قدیم جزوفنون واجب بوده و امروزه نیز جزو یکی از ورزشها محسوب میشود و علاقمندان فراوانی دارد. این ورزش دارای رشته‌های مختلفی میباشد که عبارتند از: ۱- شنای صدمترسینه (گزال) ۲- شنای چهارصدمتر سینه (گزال) ۳- شنای هزار و پانصد متر سینه (گزال). شنای دویمتر قورباغه شنای دویمتر پروانه، شنای دویمتر پشت. شنای چهارصدمتر مختلط. شنای امدادی چهارصدمتر آزاد. شنای امدادی چهار در دویمتر آزاد و شنای امدادی چهار در صدمتر مختلط.

سکوهای شیرجه (پرش): شامل دو قسمت است: ۱- پرش از سکو که دارای سکوهایی ۵ متری و ۱۰ متری است. ۲- پرش از دایو فنر یا تخته که عبارتست از: ۱ متری و ۳ متری.

واترپلو: نوعی ورزش دسته جمعی است شبیه به هندبال که در آب انجام میگردد. هر تیم ۱۳ بازیکن دارد که ۶ نفر از آنها ذخیره هستند و هفت نفر دیگر در آب بازی میکنند. طریقه بازی بدینصورت است که: در دو طرف استخر دو دروازه با تورنسب میشود و هر تیم باید با شنا و دست بدست دادن توپ را وارد دروازه حریف کند. این ورزش یکی از ورزشهای بسیار جالب و پرهیجان میباشد و عنوان قهرمانی بازیهای آسیائی سال ۱۹۷۴ متعلق به ایران میباشد تعدادی از بازیکنان واترپلوی ایران عبارتند از: حسین نسیم - حسین توکلی - حیدرشنجانی - رضا کامرانی - بهرام توکلی - عبدالرضا مجدپور - داریوش موحدی - فیروز محمدی و مرتضی شریعت.

# دنیای سگمت حیوانات



در اعماق جنگلهای کهنسال خزر جانورانی زندگی می‌کنند که کاملاً "باحیوانات علفزارهای جنگل شمال متفاوتند. این پستانداران بیشتر درخت‌زی بوده و از جوانه‌ها و میوه‌ها و با پستانداران دیگر تغذیه می‌کنند.

✽ سنجابک :

(سگمت چپ و بالای تصویر) نمونه‌ای از حیوانات جنگل‌های اروپایی است که در جنگلهای خزر پیدا می‌شود. معمولاً در جنگلهای کهنسال زندگی می‌کند. اما گاهی در باغها نیز دیده شده است. این جانور جوندگی است شبیه سنجاب که چشمهای بزرگ و دمی پشمالو دارد. بزرگترین سنجابک ایران بوده و طول بدنش به ۲۴ سانتیمتر میرسد. حیوانی است منحصر "شب‌گرد و از میوه، دانه و حشرات تغذیه می‌کند. در میان شاخه‌های درختان از برگ و شاخه‌های باریک لانه می‌سازد و با در تنه



بوک درختان زندگی می‌کند. سنجابک، از اواسط مهر تا اوائل اسفند در لانه زمستانی خود، که در زیر زمین در بین ریشه‌های درختان بزرگ حفر کرده است، به خواب زمستانی فرو می‌رود. قبل از خواب زمستانی فوق‌العاده چاق شده و مانند حیوانات دیگری که خواب زمستانی دارند در طول زمستان از چربی فراوانیکه ذخیره کرده است، استفاده می‌کند. رومیهای قدیم در فصل پاییز از سنجابک بعنوان یکی از لذیذترین غذاهای خود استفاده می‌کرده‌اند.

### ■ شوکا :

(سمت راست و بالای تصویر) کوچکترین گوزن ایران است. وزن نر بالغ به ۲۳ کیلوگرم و ارتفاع شانهاش به ۷۰ سانتیمتر می‌رسد. شاخ، تنها در شوکای نر دیده میشود و طول آن ۲۰ تا ۳۰ سانتیمتر است، و معمولا " شش و گاهی هشت شاخک یا بیشتر دارد. کفل شوکا سفید، دمش کوتاه و طول آن معمولا " کمتر از ۳ سانتیمتر است. شوکا در جنگلهای انبوه و کهنسال زندگی می‌کند. خیلی ترسو بوده و جز در شبهای تاریک به ندرت از جنگل خارج می‌شود. بنابراین مردم همیشه تعداد شوکا را کمتر از آنچه که هست تخمین می‌زنند. شوکا حیوانی سرشاخه خوار است ولی از انواع بوته‌ها نیز تغذیه میکند. در جنگلهای خزر مخصوصا " در مازندران فراوان است. تعداد کمی از آنها نیز در جنگلهای شمال آذربایجان و کردستان زندگی می‌کنند. جفتگیری در اواخر تابستان انجام می‌شود ولی رشد جنین در اواخر مهر و آبان صورت می‌گیرد. در فروردین و اردیبهشت معمولا " دو بچه می‌زاید. شاخ اندازی شوکا در اواخر پاییز یا اوائل زمستان است، شاخ جدید در بهار به حد کامل رشد می‌رسد. شوکا حیوانی است که تنها زندگی می‌کند و از قلمرو خود در برابر شوکاهای دیگر دفاع می‌کند.





### ■ گربه جنگلی :

(وسط تصویر) از آفریقای شمالی تا هندوچین پراکندگی داشته و در بیشتر نقاط ایران دیده می‌شود. این گربه در جنگل و بیشه‌زار به سر می‌برد. در شمال ایران در جنگلهای کهنسال خزر و بوت‌زارهای انبوه و در جنوب غربی ایران در اعماق نیزارها و بوت‌زارهای کنار دریاچه‌ها و رودخانه‌ها زندگی میکند. در سیستان در نیزارهای انبوه اطراف دریاچه هامون نیز دیده شده است. طول بدن گربه جنگلی به یک متر و ارتفاع شانهاش به ۳۵ سانتیمتر می‌رسد. طول دم این گربه دو سوم ارتفاع بدنش است. نوک گوشهای گربه جنگلی سیاه رنگ و دارای موهای بلند است و دمش نیز کوتاه است بهمین علت ممکن است از دور با سیاهگوش اشتباه شود. اما گربه جنگلی برخلاف دو گربه دیگر دست و پایی راه راه و دمی با حلقه‌های تیره رنگ دارد. خوراک گربه جنگلی متنوع است. در ایران از پرندگان، پستانداران کوچک، مردار و گیاهان به ترتیب ارجحیت تغذیه می‌کند.

### ■ حشره خور دو رنگ :

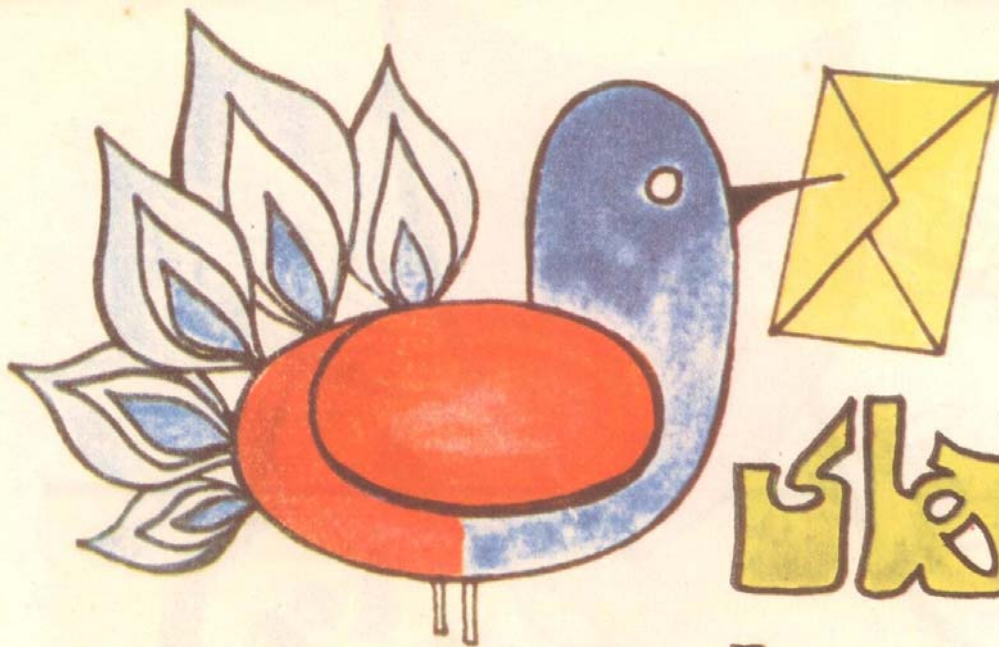
(سمت راست و پائین تصویر) این جونده یک گونه اروپائی است. در ایران اساساً در ناحیه خزر و همچنین در دامنه‌های جنوبی البرز دیده می‌شود. در نواحی مرطوب زندگی می‌کند و معمولاً در کنده درختان پوسیده جنگلهای کهنسال به سر می‌برد و بندرت در علفزارها دیده شده است. از انواع جانوران کوچک مخصوصاً حشرات تغذیه می‌کند. این حشره خور به آسانی از دیگر حشره خورهای ایران تشخیص داده می‌شود. پشت این حشره خور به رنگ قهوه‌ای سیر و قسمت شکم و زیر بدن کاملاً سفید است. حشره خور آبی نیز دارای همین صفت است ولی با این تفاوت که پاهای حشره خور دو رنگ فاقد موهای بلند و سفت می‌باشد.

### ■ سمور جنگلی :

تنها یک نمونه از این سمور در جنگلهای جنوب شرقی خزر جمع‌آوری شده و بوسیله همین نمونه از وجود این پستاندار در ایران مطلع شده‌ایم. این جانور در ایران بسیار کمیاب است. از زندگی این سمور اطلاع زیادی در دست نیست. در اروپا در جنگلهای کهنسال زندگی می‌کند. شبیه سمور سنگی است با این تفاوت که در قسمت گلوگاه لکه زرد رنگی دارد و همچنین برخلاف سمور سنگی پنجه‌هایش با موهای بلند و انبوه پوشیده شده بطوریکه جای پایش بصورت نامشخص باقی می‌ماند.

از کتاب: راهنمای پستانداران ایران، سازمان حفاظت محیط زیست.



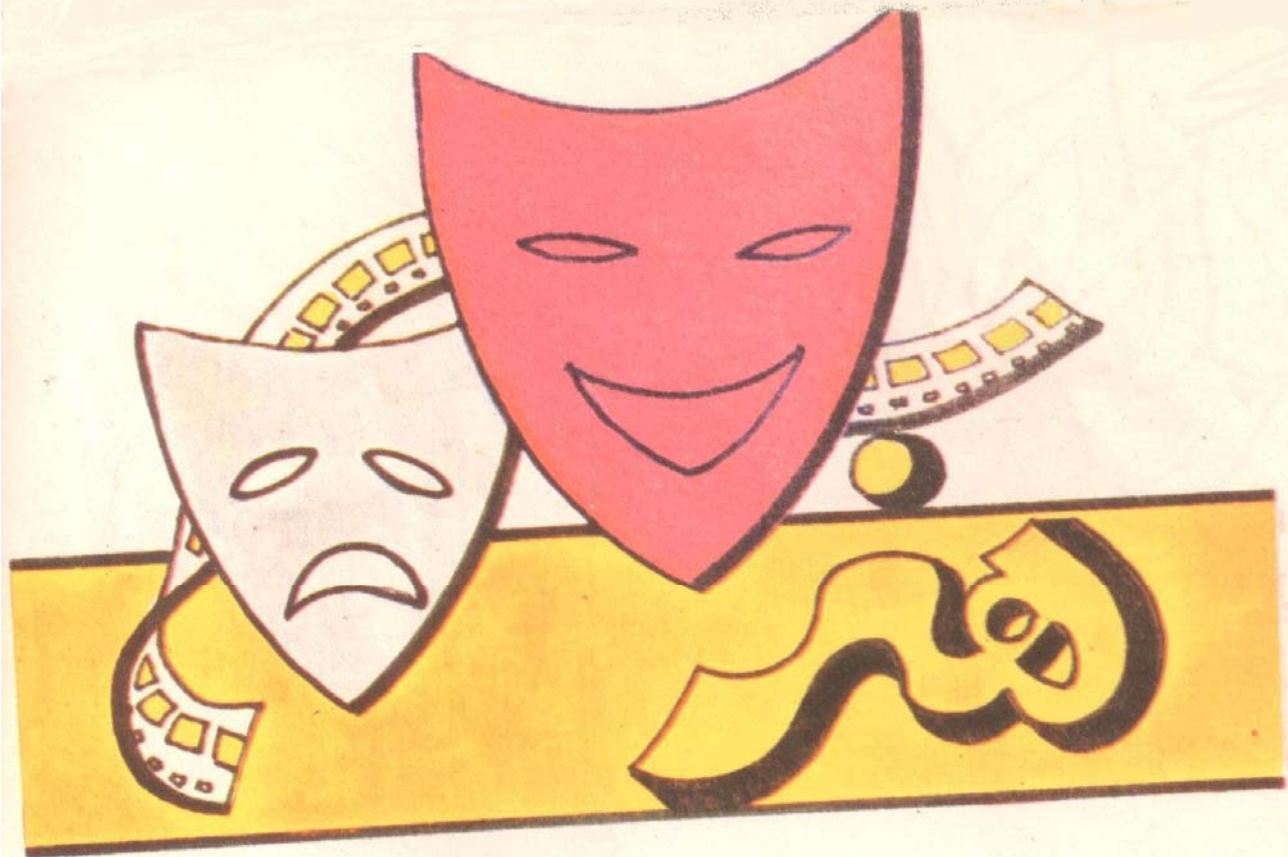


# نامه‌ها

## شما

سلام به شما خوانندگان و شنوندگان ارجمند مجموعه "زنگ تفریح".  
دوستان عزیز منظور از طرح این صفحه فقط و فقط اینست که ما و شما با یکدیگر در ارتباط مستقیم باشیم تا با مشارکت بتوانیم برنامه‌های خودمان را، چه در نوار و چه در کتاب به نحو احسن، شایسته و درخور شما عزیزان ادامه دهیم. ممکن است این سؤال برایتان پیش بیاید که چطور؟ و به چه صورت؟ ببینید دوستان، این ارتباط به این صورت امکان پذیر است که شما بعد از گوش دادن به برنامه‌های نوار و همینطور خواندن کتاب مجموعه "زنگ تفریح"، لطف کنید، زحمت کشیده و نظر خود را راجع به گل مطالب بوسیله نامه به آدرس: تهران، صندوق پستی ۵۶۳/۹۸ شرکت زنگ تفریح بفرستید تا ما با آشنایی بیشتر به نظریات شما بتوانیم راهنمان را طوری ادامه دهیم که هم شما و هم خودمان از گارهایی که انجام می‌دهیم خشنود باشیم. از شما تقاضا می‌کنم ما را در این امر یاری دهید و هرگاه ایراد و یا اشکالی در کارها مشاهده کردید و یا اگر پیشنهاد یا انتقادی داشتید حتماً "به ما اطلاع دهید تا در مورد آنها اقدامات لازمه را بنماییم. اگر هم مایل به همکاری هستید می‌توانید هر هنری دارید اعم از: نقاشی، طراحی، گاردستی، نویسندگی و . . . . . برای ما بفرستید و مطمئن باشید از جان و دل پذیرای آن خواهیم بود و حتماً "از آنها استفاده خواهیم کرد. لطفاً "محبتتان را از ما دریغ ندارید و حتماً" با ما در تماس باشید. این نکته را نیز یادآور شوم که ما برای اولین، دومین و سومین نامه‌ای که از شما دوستان عزیز بدست مان برسد سه عدد هدیه قشنگ در نظر گرفته‌ایم در ضمن بعد از آن نیز برای بهترین پیشنهاد، انتقاد، نقاشی، نوشته و . . . . . که از شما دریافت کنیم جوایزی در نظر گرفته‌ایم تا بدینوسیله زحمات شما عزیزان نیز جبران شود. خب دوستان عزیز بهتر است سخن را کوتاه کنم و فقط این را بگویم که در انتظار دریافت نامه‌های شما هستیم سلامت و پیروز باشید.

پاسخگو



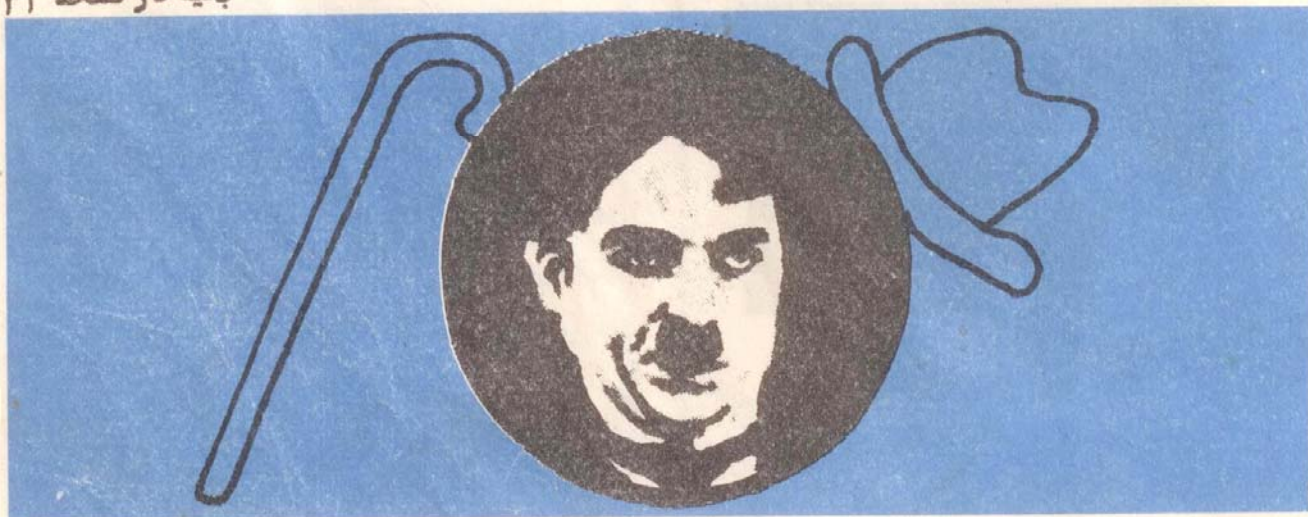
در تعریف و درک هنر همه مردم، از مردم عادی تا بزرگان فلسفه اطلاعات کم و بیش مشابه و گاه متفاوتی دارند. عده‌ای معتقدند هنر عبارت است از دید یا شهود. عده‌ای دیگر می‌گویند: در هنر نه اشتیاق بی‌تجسم وجود تواند داشت نه تجسم بی‌اشتیاق. ارسطو هنر را عاری و خالی از هر نوع غرض می‌پنداشت. هاینه شاعر آلمانی در زمینه هنر چنین گفته بود: آن دیوانگی که ظاهرش فرزانی است، آن فرزانی که به دیوانگی میانجامد. "آه‌های مرگبار که ناگاه مبدل به خنده می‌شوند."

هنر در طی قرون به یک صورت خاص و تغییر ناپذیر نبود؛ مثلاً "در عهدرنسانس هنر هم خویش را صرف جلوگیری از هرج و مرج و تحت قاعده و ضابطه در آوردن زبان، شعر، نقاشی، و... نمود. گاسیرر گفته بود: هنر مانند افسانه یا زبان تابع شرایط زندگی اجتماعی و فرهنگی است و تاریخ هنر نوعی تاریخ فکر است. تاریخ اجتماعی نشان داده است که بر اثر جنگها، مسافرتها، مهاجرتها، بازرگانی و عوامل دیگر، هنر قومی، در قوم دیگر تأثیر کرده است. از جمله میتوان آثار هنری مسلمین را نام برد که مردان جنگهای صلیبی از مسلمین گرفتند و بکشور خود بردند. مثلاً "گلمه لا اله الا الله محمد" رسول اللہ چون با خط زیبای نسخ نوشته شده بود آنرا بی‌آنکه به معنایش پی ببرند بردند و بر سینه عیسی مسیح در ایتالیا آویختند و آنرا یک اثر نقاشی می‌پنداشتند. عوامل اجتماعی و اقتصادی و دینی در هنر تأثیر فراوان میگذارد و نمیتوان هنرمندی را در طول تاریخ هنر یافت که از این تأثیرات برکنار باشد. یک هنرمند گاه ممکن است تأثیر بسیار بر عده فراوانی از هنرمندان زمان و کشور و محیط خود حتی زمانهای بعد و ممالک دیگر داشته باشد. آنچه را میخواهیم نتیجه‌گیری کنیم آنست که هنر همچون زندگی استمرار مییابد و در دوره‌های مختلف بسوی کمال یا براه ملی و قومی میگراید با این حال هرگز نیمیرد بلکه نحوه تجلیات و ظهور آن فرق میکند. هنر شامل هفت شاخه است که عبارتند از: ۱- تئاتر ۲- ادبیات ۳- موسیقی ۴- نقاشی ۵- مجسمه سازی ۶- معماری ۷- سینما. در این شماره میپردازیم به زندگی و کارها؛ یکی از بزرگان عالم سینما. کسی که شهرتش عالمگیر است.

من در ۱۶ آوریل ۱۸۸۹ ساعت ۸ بعد از ظهر در " ایست لین والورثه " بدنیا آمدم ، لندن آن زمان لندن داستانهایی " دیکنز " بود ، کودکی اندوهگینی داشتم ، با این حال با حسرت به کودکی ام می اندیشم . مثل یک خواب . . . . " چارلی چاپلین : کتاب ، آلبوم زندگی من .

چارلز اسپنسر چاپلین دوران کودکی و جوانیش را در نهایت فقر گذراند و دو سال در دارالایتامی در لندن زندگی کرد . چون در خانواده ای اهل تئاتر بدنیا آمده بود ، ادا در آوردن با صورت را تقریباً " همراه راه رفتن آموخت در هفت سالگی با کار کردن در تئاتر خرج خودش را درمی آورد و پس از آن دوره سخت دیگری شروع شد ، مادرش در موء سسه ای مخصوص امراض مغزی بستری شد و خودش در کوچه های گس و تنها سرگردان بود ولی بهر حال از ده سالگی به بعد بطور نسبتاً " مرتب و ثابتی در تئاتر کار پیدا کرد . در سال ۱۹۰۶ به کمک برادر بزرگش سیدنی به شرکت کارنو گامدی که به برنامه های مختلف پانتومیم و حرکات " محیرالعقول " خود می بالید ملحق شد . در همان دوران بود که صاحب یکی از شرکت های بزرگ فیلم سازی کار چارلی را دید و در سال ۱۹۱۳ با چارلی ۲۴ ساله قرار داد بست و او به هالیوود رفت . چارلی چاپلین در اولین فیلمش که یک کمدی به نام امرار معاش بود به شکل یک جوان خوشپوش انگلیسی که گلاهِ سیلندر به سر و عینک یک چشمی بر چشم و سبیل های بلند و آویزان داشت ظاهر شد و نقش یک خبرنگار را بازی کرد : چارلی ولگرد یا مرد کوچک ( نامی که خود چارلی به شخصیت سینمایی اش داده بود ) در فیلم بعدیش پیدا شد . یک مسابقه اتومبیل رانی برای بچه ها ترتیب داده بودند به چارلی گفتند که لباس مضحکی به تن کند و به عنوان فیلمبرداری که از جشن کودکان عکس بر می دارد دول بگردد . لباس چارلی یکی از ترکیبات نادر بخت و نبوغ از کار درآمد . چاپلین که با دو تن از متصدیان رخت کن دوست بود شلوار بلند و گشاد یکی را و سبیل مصنوعی دیگری را به عاریه گرفت و کفشهای گل و گشاد یکی دیگر از دوستانش را هم پوشید . نیم تنه تنگ و گلاهِ و عصایش همه در ظرف یک بعد از ظهر کوتاه با کمال مهارت انتخاب شد . در ضمن فیلمبرداری ( از مسابقه ماشین سواری بچه ها ) چاپلین خود به خود طرز راه رفتن آدمی را که کفش پایش را می زند تقلید می کرد و بعداً " این حرکت جزء شخصیت چارلی شد . در این کار چاپلین راه رفتن دوره گرد پیری را که هنگام سرگردانی در لندن دیده بود به خاطر داشت اما هر چند لباس چارلی به سرعت انتخاب شد ، حرکات خنده آور و غیر قابل تقلیدش بسیار کند و به تدریج ساخته شد . چارلی

بقیه در صفحه ۳۲



# خیلی مخبرهازه



دوستان عزیز اگر مایل هستید که با این صفحه همکاری کنید، میتوانید مطالب و کاریکاتورهای خود را به نشانی ما ارسال دارید : تهران : خیابان میرداماد - نرسیده به میدان محسنی - شماره (۴۹۱)

## جواب دندان شکن

رضا : احمد عجب بابای خستنی داری .  
احمد : چرا ؟  
رضا : برای اینکه بابات لباس فروشی داره ولی لباس‌های تو همیشه پاره و کهنه است .  
احمد : بابای خودت که خستنی‌تره  
رضا : برای چه این حرف رو میزنی ؟  
احمد : با اینکه بابات دندانساز هست ، پس چرا خواهر کوچیک تو فقط یک دندان داره !

خانم جوانی که تازه ازدواج کرده بود وارد مغازه خواربارفروشی شد و به فروشنده گفت  
- آقا ، خواهش میکنم سه کیلو آرد به من بدهید . . . اما مثل آن آردی که هفته پیش دادید نباشه .  
فروشنده با تعجب گفت .  
مگر آن آرد چه عیبی داشت ؟  
خانم جواب داد .  
هیچ . فقط خیلی سفت بود . . .  
برای این که یکی از دندان‌های شوهرم در موقع خوردن کیک که با آن پخته بودم شکست . . .

## علت گریه

حمید گریه گنان رفت پیش مادرش ،  
مادرش پرسید : چرا گریه می‌کنی ؟  
حمید گفت : بابا داشت عکسی رو به دیوار می‌گوبید که ناگهان چکش را محکم روی دستش گوبید .  
مادرش گفت : اینکه خنده داره ، پس چرا گریه می‌کنی ؟  
حمید گفت : خب من هم خندیدم ، ولی بابا زد توی گوشم !



- بگو به بینم چی با پنج میشود پنجاه ؟  
شاگرد : آقا "آه" !



سارا و مینا کنار دریا با هم بازی میکردند ،  
مینا به سارا گفت : بیا بریم توی دریا بازی کنیم ،  
سارا جواب داد : نه نه من هیچ وقت این کارو  
نمیکنم ، مینا گفت : چرا ؟ سارا جواب داد : واسه  
اینکه از مامانم میترسم ... اگه غرق بشم با من  
دعوا می کنه !

پسر بچه ای از طبقه بیستم آپارتمانی به پایین  
سقوط کرد ، مردم دور او را گرفتند و دختر بچه ای از  
میان جمع پرسید ،

— چه خبر شده ؟ اتفاقی افتاده ؟

پسر بچه جواب داد :

— والله منم همین الان رسیدم !

— از اینکه پدرت مریض شده ناراحت هستی؟ — نه بابا ، از این

ناراحتم که مشقهامو کی بنویسه ؟



دزد : یالله هر چی داری خالی کن به بینم !

مرد : متأسفانه هر چی داشتم خانمم

توی فروشگاه خالی کرد !



محل تولد

محسن . مجید تو کجا به دنیا آمده ای ؟

مجید : در بیمارستان

محسن : مگر مریض بودی ! ؟

فرق بین تفنگ و مسلسل

پرویز از پدرش پرسید : میشه بگی فرق بین

تفنگ و مسلسل چیه ؟

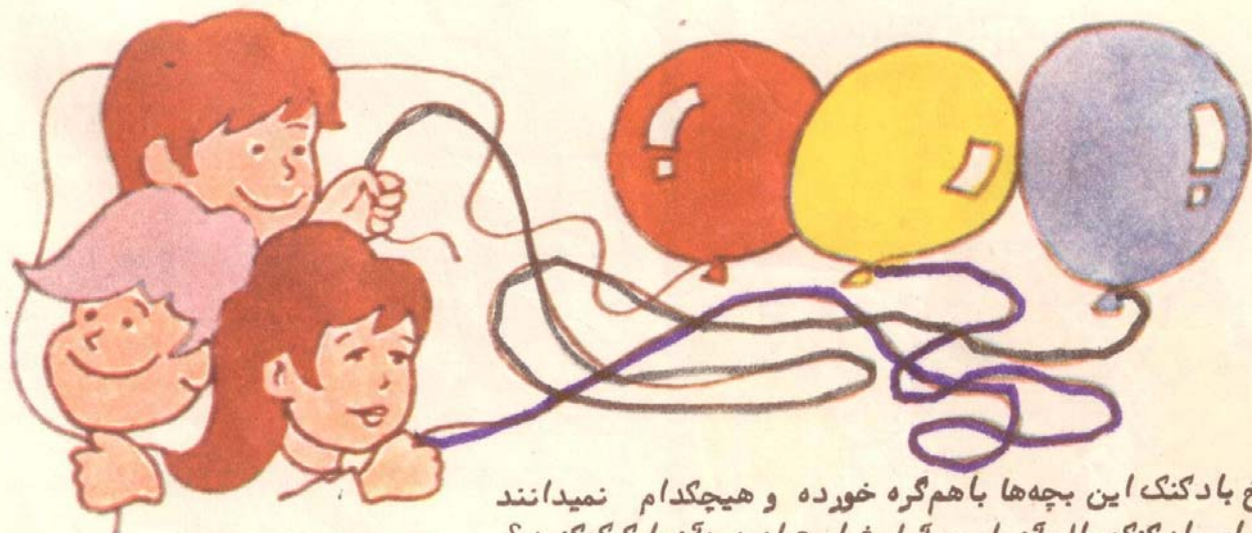
پدرش باخوشحالی گفت : البته پرویز جون ،

تفنگ مثل حرف زدن منه ! ولی مسلسل مثل حرف

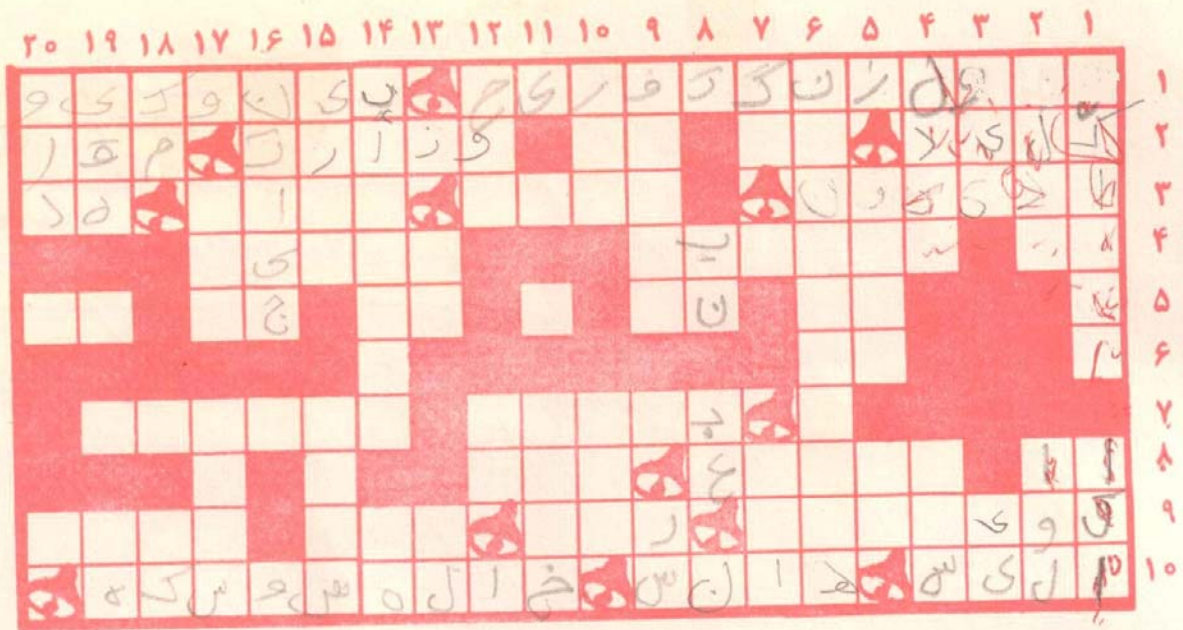
زدن مادرت است که یگریز پشت سرهم حرف میزنه !!



این آقا جفده با اشتیاق تمام منتظر یک نامه است که از دست بچه خوک نامه رسان دریافت کند آیا  
 میتوانید راهی را به او نشان دهید که به بن بست نخورد؟



نخ بادکنک این بچه‌ها با هم گره خورده و هیچکدام نمیدانند  
 کدام بادکنک مال آنهاست آیا شما میتوانید به آنها کمک کنید؟



### افقی:

- ۱ - هم اکنون دردست شماست - از این به بعد فقط با زنگ تفریح همکاری دارد . ۲ - هر دری به آن احتیاج دارد - حرف ربط - از شهرهای استان مرکزی - کار وزیر - جایگاه . ۳ - پدر اختراع - طولانیترین شب - بهترین دوست انسان - اصطلاحی در فوتبال . ۴ - از آنطرف سنگریزه معنا میدهد - ویزا - با دانه‌هایش ذکر میکنند . ۵ - از حروف انگلیسی - عددیست - الفبای موسیقی - بعضی‌ها در بازی میزنند - اشاره به دور . ۶ - آفریدگار . ۷ - یکی از مهمانان نوار شماره یک زنگ تفریح - نامی . ۸ - تکرار یک حرف - جمع طابع - کشاورز با آن زیاد سر و کار دارد . ۹ - از دوزیستان - خرقه درویشان - محرمانه - جانشین صفحه . ۱۰ - در سرزمین عجایب بچوئیدش - نام کوچک اندرسون - نام یکی از نمایشنامه های نوار ما .

### عمودی:

- ۱ - معلوش مهمان اولین نوار زنگ تفریح میباشد - خانم نیست . ۲ - واهمه داشتن - متضاد آخر . ۳ - یکی از آلات - تکرار قسمت سوم از ۲ افقی . ۴ - نوعی زمین - از شهرهای استان خراسان . ۵ - از خرابی ساختمان به جا می ماند - تعجب خانمانه . ۶ - برای مسلمین بعد از قرآن مجید معتبرترین کتاب است . ۷ - مخفف اگر - قیمت . ۸ - واحد پول ژاپن - صدای گوسفند . ۹ - از اسامی دخترانه - خاک کوزه‌گری . ۱۰ - خطوط راه آهن - دوست زنبیل . ۱۱ - دروغگو . ۱۲ - مادر انسان - برابر . ۱۳ - بدن - بر روی رودخانه میبندند . ۱۴ - از همسایه‌های کشورمان - راه‌بی انتها . ۱۵ - تربی بود ولی درهم ریخت - مورد اطمینان . ۱۶ - جمع نتیجه . ۱۷ - دریا به زبان عربی - علم . ۱۸ - زیاد نیست - از آنسو دوم شخص مفرد است . ۱۹ - از اجزاء بلوز - حرف ندا . ۲۰ - دعای زیر لب .

دوستان عزیز این جدول را حل کنید و حداکثر تا ۱۳۶۰/۷/۱۵ برای ما به آدرس: تهران، صندوق پستی ۹۸/۵۶۳، شرکت زنگ تفریح (واحد مسابقات) بفرستید و به حکم قرعه جایزه دریافت کنید .







طبقه بیکاره (۱۹۲۱)



نقد هزاره ۵۰۰ از صفحه ۲۷

روشنائی شهر سال ۱۹۵۲



چاپلین به همین ترتیب به کار سینمائی اش ادامه داد و در فیلمهای زیادی مانند: ولگرد، گوجه راحت، دوش فنگ، پسرک، طبقه بیکاره، ذایر، در جستجوی طلا، روشنائی شهر، عصر جدید، دیکتاتور بزرگ و مسیوورد و بازی کرد. نکته مهم در مورد چارلی چاپلین اینست که چاپلین با آن قیافه معصوم، لباسهای مضحک و خنده داری که با تمسخر آمیخته بود میخواست چه چیزی را به اثبات برساند؟ آیا با انجام حرکات خنده دار فقط میخواست ما را بخنداند؟ نه هرگز... درست است که خنده چاشنی فیلم های چارلی چاپلین بود ولی در زیر این خنده ها یک گریه دردناک وجود داشت. چارلی میخواست ثروتمندها و قلدرهای اجتماع را بگوید، حق ستم کشیدگان را بگیرد و گف دستشان بگذارد و اگر هم موفق نمی شد لااقل اینکار را میکرد که مردم خفته و در خواب رفته را بیدار کند.

سر چارلز اسپنسر چاپلین از معدود مردانی بود که در زمان حیات خود به شهرت افسانه ای رسید و با اینکه در سال ۱۹۷۷ در شهر ژنو فوت کرد اما نام و یادش همیشه ماندگار خواهد بود.





# نقل قول

می‌گویند: روزی سعدی از بیابانی میگذشت، بر روی زمین جای پای شتری دید، دانست شتری از آنجا گذشته، چند قدم آنطرفتریونجه زاری دید که قسمتی از حاشیه راست آن خورده شده بود و فهمید که آن شتر در آن نقطه چریده و چون چشم چپش کور بوده تنها قسمت راست یونجه‌ها را جویده، کمی دورتر جای دست زنی دید و پی‌برد که شترسوار زن بوده، و چون همان اطراف پشه و مگس فراوانی دید حدس زد که بارشتر سرکه و شیره بوده در همین هنگام مردی رسید و از او پرسید: شتری ندیده؟ سعدی پرسید: زنی سوارش نبود؟ - چرا. چشم چپ شتر کور نبود؟ - همینطور است. شیره و سرکه بارش نبود؟ - چرا. با این همه من شتر و شترسوار را ندیدم. مرد خشمگین شد و با چوبدستش به سعدی حمله کرد و گفت تو تمام نشانه‌های او را می‌گویی و مدعی هم میشوی که او را ندیده‌ای، زود بگو کجا رفته؟ سعدی چوب میخورد و جواب درستی نمیتوانست بگوید. سرانجام شتر و شترسوار از گوشه دیگر رسیدند و سعدی با خود گفت:

سعدی چند خوری چوب شتربانان را میتوان گفت ز اول که شتر دیدی؟ نه



پاهای تخفیف در هر شماره

برای درخواست اشتراک

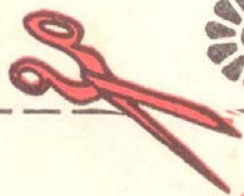
۱- نام:	۲- نام خانوادگی:	۳- نام پدر:
۴- شماره شناسنامه:	۵- محل صدور شناسنامه:	
۶- تاریخ تولد:	روز	ماه سال
۷- آدرس محل سکونت:	۸- تلفن:	
۹- نوع تقاضای اشتراک:	۳ ماهه	۶ ماهه
اینجانب با ارسال فیش بانکی شماره: مبنی بر واریز مبلغ: ریال		
ب حساب جاری شماره ۱۴۵۸ بانک ملی ایران، شعبه زعفرانیه، تهران، بدینوسیله با تکمیل این برگ تقاضای عضویت در آن شرکت را مینمایم، خواهشمند است از شماره: زنگ تفریح جهت اینجانب ارسال دارید. توجه: لطفاً ۲ قطعه عکس و یک برگ فیش بانکی به شماره و مبلغ درج شده بالا را همراه برگ درخواست اشتراک به نشانی: تهران، صندوق پستی ۹۸/۵۶۳ شرکت زنگ تفریح، ارسال دارید.		
نرخ اشتراک:	۳ ماهه ۱۳۵۰ ریال	۶ ماهه ۲۷۰۰ ریال
یکساله ۵۴۰۰ ریال		



# سخنان بزرگان

خرد که بیشتر شود ، سخن کمتر شود .  
آنکه پایداری کند ، پیروز میشود .  
بزرگی به دانش است نه به دارائی و اصل و نسب .  
از هر چه میترسی از آن نگریز ، با آن بستیز .  
آنکه همیشه میپرسد دانا میشود .  
به گفتار بنگر نه به گوینده .

از سخنان حضرت علی (ع)



برگ درخواست تک شماره

همراه هر برگ مخصوص

با تکمیل و ارسال این قسمت توسط شما یا یکی از دوستانتان یک شماره از مجموعه‌های زنگ تفریح به انضمام هدیه‌ای مخصوص از طریق این شرکت برای درخواست‌کننده ارسال خواهد شد .

نام خانوادگی :	نام :
آدرس محل سکونت :	

اینجانب با ارسال فیش بانکی شماره : مبنی بر واریز مبلغ ۵۰۰ ریال بحساب چاری شماره ۱۴۵۸ بانک ملی ایران ، شعبه زعفرانیه ، تهران ، بدینوسیله تقاضای شماره : از مجموعه های زنگ تفریح را دارم .

توجه : لطفاً " این برگ درخواست را به همراه فیش بانکی به نشانی : تهران ، صندوق پستی ۹۸/۵۶۳ ، شرکت زنگ تفریح ارسال دارید .

از روی شماره ها رنگ کنید :

- ۱- زرد ، ۲- صورتی ، ۳- سبز ، ۴- بنفش ، ۵- قرمز ،  
۶- آبی ، ۷- قهوه‌ای



گوریل انگوری را رنگ کنید

# دلگشاد شاد

اگر دوست دارید این دلگشاد  
به شادی و زیبائی دوستش بشود  
میتوانید آنرا با مداد یا ماژیک  
رنگی به سلیقه خودتان رنگ  
آمیزی کنید تا یک تصویر شاد  
و هم یک نمونه از کار خود با  
کتاب رنگ تفریح داشته باشید.

